

## مَوْلَى اللَّهِ

الی میرزا محمد علی

بعد از اقرار و اعتراف بر بوییت طلعت علی اعلی و نقطه  
اولی عز اسمہ الاعلی و اذعان و ایقان بالوہیت جمال قدم  
و اسم اعظم و تذلل و خاکساری بعتبہ مقدسہ رحمانیہ  
و خضوع و خشوع و فنایت بحتہ صرفہ بساحت مقدس  
مرکز میثاق روحی لرمسہ الاطہر فدایہ و تمسک باہداب  
رداء فضل و عنایت ثمرہ مقدسہ شجر تین مبارکتین و ولی  
امر اللہ معروض میدارم در این ایام پر محنت و بلاء و مصیبت  
و ابتلا کہ قلوب اہل بہا از فراق طلعت میثاق مجروح  
و از صعود مرکز عہد از دیدہا سرشک خونین جاری  
و سینہها از مہجوری ان مولای خون شرحہ شرحہ  
و اہ و این یار و اغیار مرتفع و صریح و ضجیع از اجبای دور  
و نزدیک مسموع و جمیع انیس حسرت و اسف و کربہ و زاری  
بندہ کان جمال ابہی را کان چنان بود کہ شاید صعود  
مرکز عہد سبب انتباه بعضی از نفوس کہ خود را منتسب  
بسدرہ رحمانیہ میدانند کردیدہ و بر تدارک مافات قیام

می نمایند و ندامت از برای اوشان حاصل و متذکر گردند  
و بیش از گذشتہ جفا روا ندارند و بعد اسی سالہ  
اکتفا کنند و دوستان الہی را بحال خود گذارند تا بانچہ  
شایستہ این ایام است قیام نمایند و بنشر تفحات اللہ پردازند  
و اوقات خویش را در دفع شبہات اہل ریب و ارتیاب  
تضمیم نمایند و بجای آنکہ بہدایت نفوس پردازند برسد  
باب مکابرت و عناد و لجاج اہل تقض و نکث مشغول  
نکردند ولی صدہزار حسرت و افسوس کہ ابدا متنبہ  
نشده و بر طغیانشان افزودہ گردید خصوص مرکز تقض  
چند روزی نگذشت کہ مرض مہلک حب ریاست  
در او ظهور و بروز نمود و در جریدہ الہرام اعلان کرد  
و اہل بہار بخود دعوت نمود و متذکر بکتاب عہد کہ خود  
اول منکر اعظم محتویات السفر مقدس است نمود و چنان  
کان کرد کہ اعمال سی سالہ پوشیدہ و پنهانست و کسی مطلع  
و آگاہ نہ و حال آنکہ در دفتر افعال جمیع مسطور و صحف  
اعمال موجود و در کتابیکہ لایغادر فیہ صغیرہ و لاکبیرہ  
الاحصاها مشہود\* لذا این خاکسار عتبہ مقدسہ رحمانیہ  
و جان نثار بندہ کان جمال ابہی مختصری معروض میدارد  
شاید باب مکابرت مسدود شود

اول آنکه واضح و مبرهن است که هر ملت و طائفه ای عظمای خود و اهل فضل و فنون و علم و حکمت را محترم میدارند و نوابغ و صاحبان دانش و ادب را مرعی الجانب می‌شمارند خواه از اهل فنون و صنعت باشد یا اکتشافاتی نموده باشد یا آنکه از قواد لشکر و سپاه بوده و فتوحاتی کرده باشد یا از اهل فضل و دانش خاصه اگر بوده باشد و سبب رفع شأن و اعلاء ذکر امت و ملت شده باشد بسیار اورا تجلیل و تکریم و تعظیم می‌نمایند و بجهت تذکارتناها و مجسمها از برای او ترتیب می‌دهند و محافل و مجامع در هر سال از برای ذکر مآثر حسنه او اراسته می‌کردند و جشن و شادی برپا می‌شود و وجوه ملت در آن اندیده و مجمع حاضر می‌شوند و نفوس را بجلیل اعمال او متذکر می‌دارند و بوجوب اقتضای آثار باهره انشخص جلیل ملت و امت را ترغیب و تحریض می‌نمایند\* و این گونه اعمال دلیل بر قدر دانستن و شعور و احساس ملت است بر جلیل اعمال و افعال هر نابغه و عظیمی و اگر تقاعد از واجبات خود کنند دلیل بر عدم شعور و احساس و موت ادبی از ملت است\* حال باید بنظر انصاف ملاحظه شود که آیا قیام مرکز عهد بر جلیل اعمال بموجب شهادت یار و اغیار و دوست

و دشمن از قبیل محبت با جمیع طوائف و دوستی با جمیع ملل و دستگیری از هر پریشان و ناتوان و مساعده هر ضعیف و فقیر و معاونت هر ستم‌دیده و غم‌کساری هر بیچاره و تسلیت و مداوای هر مریض و ظهیر و نصیر بودن هر مظلوم و ازاله غشاوت جهل و نادانی از دیده کمره‌ان بادیه ضلالت و هدایت نفوس طالبه بمعین هدایت و احیاء نفوس راقده در مه‌دنسیان و غفلت و اعلائی کلمه الهیه و نشر تعالیم قدسیه ربانیه و سعی و کوشش متواصل در شب و روز بر نشر فضائل و کمالات انسانیه و بلند نمودن رایت یابها الابهی در مشارق و مغارب بسیطه و دعوت ام و ملل بر صاح عمومی و تشجیع احبای الهی بقربانی و فدائی در سبیل عتبه مقدسه رحمانیه سزاوار تمجید و ستایش است یا نکوهش

ثانی آنکه بنظر دقیق که ملاحظه شود مشهود است که کتب و صحف الهیه بذکر این وجود مقدس بمد از اخبار و اعلام یوم الله و ظهور رب الجنود و حوادث آن یوم عظیم مشحون و مملوء\* بعضی از این بیانات ذکر می‌شود شاید سبب انتباه گردد\* از جمله در رمز امیر حضرت داود المصاحح دوم ایه یازدهم میفرماید ﴿فَالآنَ يَا أَيُّهَا الْمَلُوكُ﴾

تعقلوا تأدبوا يا قضاة الارض اعبدوا الرب بخوف واهتقوا  
 برعدة قبلوا الابن لثلا يفضب فتبيدوا من الطريق \*  
 ودر سفر اشعيا اصحاح چهارم ميفرمايد \* في ذلك اليوم  
 يكون غصن الرب بهاءً ومجداً وثمر الأرض فخراً وزينة  
 للناجين من اسرائيل \* ومعلوم است كه مراد از ناجين  
 کسانی هستند كه از كمراهي وضلالت نجات يافته و بشرافت  
 ايمان وايقان بمظهر رحمن مفتخر و نائل گرديداند ايضاً  
 در اصحاح التاسع آيه هفتم ميفرمايد \* لانه يولد لنا ولد  
 ونعطي ابناً وتكون الرياسة على كتفه ويدعى اسمه عجيبياً  
 مشيراً الهاً قديراً أباً ابدياً رئيس السلام \*

و در اصحاح الحادي عشر ميفرمايد \* ويخرج قضيب  
 من جينع يسى وينبت غصن من اصوله ويحل عليه روح الرب  
 الى آخر بيانه \* واين بشارت منطبق است با آيه كريمه  
 \* الذي انشعب من هذا الاصل القديم \* و در اصحاح  
 الثلاثون آيه بيت ششم ميفرمايد

ويكون نور القمر كنور الشمس ونور الشمس يكون  
 سبعة اضعاف كنور سبعة ايام في يوم يجبر الرب كسر  
 شعبه ويشفي رضضه (و واضح است كه مقصد از افتاب  
 افتاب الوهيت و ماه قرعهد و مركز ميثاقست \* و در اصحاح

الثاني والاربعون ميفرمايد \* هو ذا عبدي الذي اعضده  
 مختاراً الذي سرت به نفسي وضعت روحي عليه فيخرج الحق  
 للامم \* ومعلوم است كه حضرت عبد البهاء جز مقام عبوديت  
 ورقبت استان جمال مبارك ابهي مقامى ديكر اختيار  
 نفرمودند و در سفر زكريا اصحاح ثالث آيه هشتم ميفرمايد  
 ( لاني ها انذا اتى بعبدي الغصن ) الى آخر بيانه ايضاً

در اصحاح ششم از اين سفر كريم ميفرمايد آيه دوازدهم \*  
 هكذا قال رب الجنود قائلاً هوذا الرجل الغصن اسمه ومن  
 مكانه ينبت ويبنى هيكل الرب فهو يبني هيكل الرب وهو  
 يحمل الجلال ويجلس ويتسلط على كرسيه ويكون كاهناً  
 على كرسيه وتكون مشورة السلام بينهما كليهما )

في الحقيقة اكر شخص هر قدر مكابر و معاند باشد امام  
 اين آيه كريمه خاضع و خاشع مى شود و يقين مى نمايد كه اين  
 اسم و رسم و ترتيبى است كه حق جلاله از سه هزار سال  
 قبل خاقر را باو بشارت داده و وعده فرموده و حاشا و كلا  
 كه وعود الهيه از براى اميال و اهواء نفوس محدوده مفروضه  
 تغيير پذيرد \* و ايضاً در سفر ملاخي اصحاح سيم ميفرمايد  
 ( هانذا ارسل ملاكى فيهبى الطريق امامى ويأتي بغتة الى  
 هيكله السيد الذي تطلبونه وملاك العهد الذي تسرون به

چه قدر شیرین و واضح است بشارت این سفر کریم  
 زیرا تصریح بظهور نقطه اولی و آماده نمودن طریق و مستعد  
 داشتن نفوس و بشارت بظهور جمال قدم جل اسمہ الاعظم  
 که معبود و موعود کل ام است و پیدایش ملاک عهد  
 و مرکز میثاق بعد از غیبت شمس جمال احدیت که سبب  
 سرور و حبور و ثبوت و رسوخ احباء الله گردید

و این مسئله را معروض دارم که در جمیع این مواقع  
 ذکر غصن و عبد بانقراد آمده و بلفظ جمع ابتدا نازل نشده  
 و در جمیع مواقع بتکریم و تقخیم مقرون است و هر جا بلفظ  
 جمع وارد مندر بسخط و عذاب می باشد\* مثلاً در اصحاح  
 العاشر از اشعیا میفرماید آیه سی و سیم (هو ذا السیدرب  
 الجنود یقضب الاغصان برعب والمرتفعوا القامة یقطعون  
 والمتشاحنون ینخفصون) و این نیز واضح و مشهود است که  
 باغبان شاخه و غصنیکه تر و تازه و مثمر ثمر باشد قطع نمیکند  
 مگر آنکه خشک و بی ثمر و اثر باشد و در این آیه کریمه  
 ایضاً کردن کشان و غیر متواضعین و خاضعین بحق را  
 انذار میفرماید

و در انجیل جلیل هم انذار شدید از برای معرضین

و هر غصنیکه اثر و ثمر شجره حقیقت در او نباشد وارد شده  
 مثلاً در اصحاح الثامن از انجیل متی آیه یازدهم میفرماید\*  
 و اقول لکم ان کثیرین سیأتون من المشارق و المغرب  
 و یتکثون مع ابراهیم و اسحاق و یعقوب فی ملکوت  
 السموات و اما بنو الملکوت فی طرحون الی الظلمة الخارجیة  
 و این آیه مبارکه چه قدر منطبق است باحوادث این ایام  
 زیرا از ملل عتیقه یابان و هند و زردشت و بنی اسرائیل  
 و مسیحی و اسلام در ملکوت الهی داخل شدند و قیام  
 بر نشر تعالیم الهیه نمودند و کسانی که خود را بزعم خود  
 منتسب بسدره رحمانیه می دانند بر ترضیع امرش جاهد  
 و ساینند و بمداوت بر مرکز عهد و میثاقش مشغول\* و ایضاً  
 در اصحاح الخامس عشر از انجیل یوحنا میفرماید آیه اول  
 انا الکرمة الحقیقیة و ابی الکرام کل غصن لا یأتی بشمر  
 یزرعه و کل ما یأتی بشمر ینقیه لیأتی بشمراً کثیراً الی ان یقول  
 ان کان أحد لا یثبت فی یطرح خارجاً کالغصن و یجف  
 و یجمعونه و یطرحونه فی النار فیحترق) از این بیان حضرت  
 روح واضح است که غصنیت شجره وقتی ثابت و برقرار است  
 که میوه و شکوفه و ثمره شجره از او ظاهر باشد بعد از آنکه  
 نه میوه و نه شکوفه و نه اوراق و ثمره داشته باشد از شاخهای

خشك ككه لایق سوختن و فروختن است می باشد  
 و در اصحاح ثالث از انجیل مرقس ایه نسی و دویم میفرماید  
 فجاءت حينئذ اخوته وامه و وقفوا خارجاً وارسلوا اليه  
 يدعونه وكان الجمع جالساً حوله فقالوا له هو ذا امك واخوتك  
 خارجاً يطلبونك فأجابهم قائلاً من امي واخوتي ثم نظر  
 حوله الى الجالسين وقال ها امي واخوتي لان من يصنع  
 مشية الله هو اخي واخوتي وامي \* و این بیان موافق است  
 بایمان جمال قدم جل اسمه الاعظم که میفرماید قوله عز  
 كبريائه ( انا قطعنا حبل النسبة عن كل ذي نسبة الا لمن  
 آمن بالله ) الى آخر بيانه الاعلى و در رؤیای یوحنا ی لاهوتی  
 اصحاح یازدهم ایه نو نهم می فرماید \* و انفتح هيكل الله  
 في السماء وظهر تابوت عهده في هيكله وحدثت بروق  
 واصوات ورعود وزلزلة وبرد عظيم \* که عبارت از اعراض  
 و شقاق و نفاق اهل نقض است از بیدایش کتاب عهد  
 و مرکز میثاق \* و در قرآن کریم این هیكل اگر مرا باسم  
 قمر نامیده چنانچه میفرماید

والشمس وضحاها والقمر اذا تلاها \* قسم  
 یاد میفرماید بافتاب الوهیت و ماهتاب عهد بعد از غروب  
 شمس حقیقت و الوهیت و همچنین ذکر اهل نقض در آن

سفر کریم در مواضع عدیده وارد بیک فقره ان اکتفامی  
 شود که میفرماید قوله تبارك و تعالی

\* ان الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون  
 ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض أولئك لهم  
 اللعنة ولهم سوء الدار \* و از این قبیل بیانات در این سفر  
 کریم زیاده از حد احصا بوده و هست اگر بنظر دقیق در تفسیر  
 همین ایه مبارکه اهل نقض مشاهده نمایند سوء حال و مآل  
 خود و اتباع خود را واضح بینند و در حرفه یأس مقر  
 جویند و خود و اهل ثبوت را اسوده کنند و لکن سکوت  
 نخواهند نمود و قرار نخواهند داشت و در هر روز بحیله  
 جدیده مشغول و متشبهت بدامن هر چرسی و بنکی شوند  
 که از برای اوشان بواسطه نشر اراجیف و مفتریات مقامی  
 قرار دهد یا ثوب تملق و ریا پوشند و نژادار باب ثروت و جاه  
 خاکساری نمایند یا آنکه بدر ب خانه رؤسای ادیان روند  
 و اظهار مسکنت و شکایت کنند یا در مرکز حکام و اهل  
 امر و نهی اغاز تضرع و زاری نمایند که شاید باین وسائط  
 اب رفته بجوی بازاید و ماهی رفته بشصت و اهل بها  
 تابع مظهر حسد و بغضا گردند و بیروی شاخه های  
 خشك شده و چوبهای بی ثمر نمایند \* شریعة الله لمعبه اهل

هوی و هوس شود و امر الهی باز بچه صاحبان بغض و دغل مانند آنکه در این ایام یا قوتی که امرش معروف و سیرتش نزد جمیع مشهود او را مروج مفتریات خود نموداند و اراجیفی چند که ابتدا اغاز و انجامی از او مستفاد نمی شود طبع نموده و توزیع داشته که کو دکان استیجاش مینمایند که چنین مزخرفات در رسائل خود بنویسند \* از جمله نوشته که وصیت نامه مبارکه حضرت عبدالبهاء از صنع ید دامادهای حضرت عبد البهاء روحی لمظلومیته الفداء می باشد و آنها العیاذ بالله این وصیت نامه را ترتیب داده اند این شخص از جمیع شعور زائل و ذاهل ثابتین بر عهد حضرت رب الاربابی که از جمیع شئون در سبیل محبت دوست یکتا گذشته اند و جان و مال و هستی خود را نثاران جان پاک و روح قدسی نموده و مینمایند و ذره از محبت و دوستی او را بعالم امکان مبادله نمی نمایند و زهر بلا را چون شهد فائق در سبیل ولای اومی نوشند و سهام طعم و لعن را از اهل نقض بصدری منشرح قبول می نمایند متمسک بایات کتاب عهد و اوامر الهی و متمسک باحکام الله و ناشر تفحات الله و رافع رایة کلمة الله و فدائی در سبیل بندگی جمال اقدس ابهی جل اسمہ الاعلی را منتها ارزوی

خود میسرند و زندگانی بعد از صعودان مظهر کبریاء و مرکز میشاقش را حبس و زندان می دانند و در هر حین مستعد قبول هراذیت و جفائی از اهل بغی و عناد بوده و هستند مانند خود جاهل و احمق و بی شعور تصور نموده که حرکات و سککات و گفتارش از روی بی درایتی و بی شعوری بوده و خواهد بود \* زیرا اگر ذره ای درایت و شعور داشت و فرق میانه غث و ثنین را می دانست و کلمات ملامه را از دواش تمیز میداد و بیانات حقه را که چون عقد فرید و اولئو ثمین از ماسوایش ممتاز از قسم اول و خطبه اولای و وصیت نامه مبارکه تمیز و تشخیص میداد و لی هیات هیات که صاحبان آراء کاسده و عقول مظلمه و افئده مطموسه و ابصار محتجبه امتیاز دهد و بشناسد این بصیرت و شناسائی مختص است باولیای الهی و اصفیای ربانی و جان نثاران محبوب معنوی که غبار تیره حسد و بغضا بردیده قلبشان نه نشسته \* و دیگر آنکه خدمت جناب یا قوتی که مروج مقاصد فاسده میرزا محمد علی است معروض میدارم بقول بی اصل شما وصیت نامه مبارکه حضرت عبدالبهاء که با اثر قلم مبارکش موجود و حاضر است و آثارش چون افتاب در بین آثارهای دیگر روشن

و واضح است ترتیب داده دامادهای انطاعت رحمانست  
 کتاب عهد جمال قدم واسم اعظم که با اثر قلم اعلی موجود  
 واحدی در او شک و شبهه ندارد و مزین بختام مبارک  
 اورا که ترتیب داده بود انرا هم دامادهای حضرت عبدالبهاء  
 نوشته بودند یا آنکه با اثر قلم اعلی بود \* اگر با اثر قلم  
 اعلی و وصیة الله بود چرا اعظم وصیت و بزرگترین امر  
 صادر در آن کتاب کریم را اغا میرزا محمد علی اطاعت نمودند  
 و حال آنکه قبل از کل اغصان مأمور بتوجه و اطاعت  
 بوده و هستند و اکتفا بعدم اطاعت نکردند بکمال سعی  
 وجدّ بر ایذاء و ضرس قیام نمودند و حال بعد از صعودان  
 جوهر تقدیس عقیره بلند نموده و اهل بهار را دعوت بقسم  
 اخیران سفر کریم مینمایند \* اتؤمنون ببعض الکتاب  
 و تکفرون ببعضه مالکم کیف تحکمون \* و حال آنکه  
 اینفانی قبل از تلاوت وصیت نامه مبارکه اصل را دیدم  
 و زیارت نمودم اثار قلم مبارک حضرت عبدالبهاء را  
 و موجود است و حاضر \* یا آنکه معین قزوینی که جمیع  
 اهل حیفا و عکا اورا می شناسند و پدرش از سیرت زشت  
 و قبح رویت او که از او ظاهر شده بود اورا با سکنندریه  
 فرستاد مروج مقاصد فاسده خود قرار دهند و او خود

و یکی دو نفر امثال خود را باسم جمعیه الصفاى موهوم  
 می نامد و کرعه میرزا بدیع الله از برای او مقاله می نویسد  
 و در جریده الاهرام درج مینماید که اسم خود را شهرت  
 دهد و ایگاش چیزی می نوشت که ضمیرش تکذیب  
 اونمی نمود

مثلاً می نویسد که تعالیم جمال قدم سی سال بود  
 در زاویه نسیان بود و اگر جمعیه الصفا قیام بر نشر آنها ننموده  
 بود بکلی فراموش میشد

بصرف نظر از کذب و بهتان این جمله از اول تا آخر او  
 گویا این خانم محترمه در کوف و مغارات جبال ساکن  
 بودند یا منزوی در جبالها و مقابر بجهت ریاضت و ابتداء  
 از عالم احیاء و جرائد سیاره و مجلات علمیه اروپا و امریک  
 بیخبر بوده اند و انیقدر بی شعور و سمع و فؤاد می باشند  
 که این مسافرت طولانی حضرت عبدالبهاء را با اروپا و امریک  
 و مجرستان و المان با آن ضعف شنیخوخت بجهت نشر تعالیم  
 مقدسه الهیه نشنیده اند و نمره و فریاد یابهاء الابهایی  
 اورا در مجامع و کنائس گوشزد او شان نشده \* و لکن غرض  
 مرضیست که پرده بر چشم قلب و فؤاد فرو می آورد و بکلی  
 عقل و نهنی را مسلوب میدارد که شخص لایشعر میکوید

ومی نویسد و پرده حیاراهم میدرد که اهمیتی بکذب و افتراء زدن نمی دهد \* خاتم محترم این اقوال شمارا غیر از عموی محترمتان و پدر بزرگوارتان و چند نفر اشخاصیکه حکم صم بکم عمی فهم لایرجمعون دارند انصاف دهید کسی دیگر تصدیق می کند اخر نباید انسان - جالت از این کذب باین بزرگی داشته باشد \* حقیقت اینست نتیجه عنایات حضرت عبدالبهاء در حق شما و پدر بزرگوارتان و اینست ثمرة الطاف ان مظهر فضل و احسان و اینست فوائد بذل وجود او در تربیت و تعلیم شما \* چه قدر خوب گفته اند از قبل ( اتق شر من احسنت الیه ) امر جهال قدمرا که بلند نمود و کی سبب ثبوت و رسوخ احباء الله گردید \* و اغرب از جمیع این مفتریات نبذه ایست که میرزا حسین ملقب بخرطومی در چندین قبل بجهت ترویج مقاصد اهل نقض نوشته بعد از آنکه خود او شرحی در اثبات مرکز عهد قبل از نقضش منتشر ساخت و آن نبذه ملحوظ نکر دید الا در این ایام و عجائب و غرائبی در او دیده میشود که سبب حیرت است کسیکه ادعای ایمان بجمال قدم مینماید این قسم تحریف در آیات و اخبار کتب مقدسه میکند و بزعم و کان خود تفسیر می نماید و افتراء صرف

و بهتان محض بر مرکز عهد الهی نسبت می دهد و اول کتاب می نویسد ( نبذة فی المذهب المنتشرة حدیثاً فی بلاد فارس امر باین عظمت و بزرگی که در جمیع کتب و صحف مقدسه انبیا بشارت باو داده اند او را مذهب شمرده و اسم خود را در پس زده خانیهایان نموده که معلوم نشود کیست عبارتها یکی که در کتب مقدسه در نعت و اوصاف مرکز عهد وارد شده تحریف و بکمان واهی خود تفسیر نموده و چنین پنداشته که جمیع ناس مانند خودش اکمه و اصم و امی می باشند اگر چه آنچه ذکر نموده قابل اعتنا نبوده و در منتهای سخافت است و لکن از برای اطلاع نفوس که به بینند اهل نقض چگونه القاء شبهات می کنند و گذشته از تحریف آیات الله تحریف کتب مقدسه هم می نمایند بعضی از عبارتهای او ذکر میشود از جمله عبارتیکه در اصحاح ششم از سفر زکریا وارد شده در بشارت بر مرکز عهد که میفرماید ( و کلمه قائلًا هكذا قال رب الجنود قائلًا ) هو ذا الرجل الغصن اسمه ومن مكانه ينبت ويبنى هيكل الرب فهو يبني هيكل الرب ) این قدر از این جمله را ذکر نموده و میگوید مقصد خود جهال قدم است و جهال قدم در الواح عذیده خود را غصن نامیده اند و او ان عبارت را بچشم خود باثر قلم



اعلی دیده\* اولاً انکه این کذب صرف و افترای محض است علی الله\* و من اظلم من افتری علی الله کذباً\* ثانی انکه اگر این قول سخیف اورا کسی بخواهد تصدیق نماید باید یک سدره موهوم دیگر بتراشد که جهال مبارک غصن السدره حقیقت بوده باشند و مظهر کلیه الهیه فرع ان\* زیرا که در لغت غصن شاخه درخت رامی نامند که از شجره انبات گردد (قاتل الله الجهل والغباه) که چگونه حجاب کثیف بر قلب فرومی آورد\* ثالثاً جمله اخیر همین اصحاب که میفرمایند (ویجلس ویتسلط علی کرسیه ویکون کاهناً علی کرسیه و تکون مشوره السلام بینهما کلیمهما) یعنی می نشینند بر کرسی او و مشوره صلح و سلام عالم و ام میانه سدره حقیقت مقدسه ربانیه و فرع منشعب از او است واضح است از این بیان که تفسیر جناب خرطومی ریک و بیجا و بی معنی است و هیچ ربطی ندارد

و ایضا میگوید میزان حقیقی کتاب است و مرجع کل بسوی او است و اگر اختلافی حاصل شود رجوع بانرا نمایند و از اعظم امر وایتی که در کتاب اقدس موجود و آن توجه بفرع منشعب از اصل قدیم است تغافل و تعامی نموده که میفرمایند (اذا غیض بحر الوصال الی آخر

و ایضا می گوید ابناء او یعنی ابناء جهال قدم دال بر او هستند و مروج او امر او و محکوم بحکم او و جائز نیست که حرفی از او امر او را تبدیل نمایند (يقولون بالسنتهم ماليس في قلوبهم) چه بسیار خوبست ملائکه عذاب باو بگویند چرا تو و مرشدت تحریف ایات کتاب نمودید و از اعظم امر او ادبار جستید و تبدیل کلمه الله و تحریف آیات الله نمودید بهتر است که در حفره خزئی و عار ابدی آوی گیرید و نام بهار ابر زبان نریند

و بعد این ترهات باز می نویسد\* لایخفی علی البصیران کل شریمة ظهرت فی العالم لا بد و وقع فیها اختلاف الافکار اما فی آیام الشارع و اما بعد ارتقائه کما بیان من مطالعه التواریخ الماضیه و العقلاء حین حدوث التباين بزنون الافکار بقسطاس الکتاب و یاخذون ما یوافقهم من جمیع الوجوه و یتروکون ما خالفه و لو صدر من مصدر مهم\* این عین عبارت او است چنین کما نموده و وقوع اختلاف در ادیان از مسائل حتمیه و سنن مفروضه است در ایام شارع یا بعد از ارتقای او\* اولاً انکه در ایام مظهر امر و مطلع حکم کسی اگر بخلاف او امر مظهر امر الله عمل نماید یا کلمه مغایر از او صادر گردد او تمرد و عصیان و ادبار است و بحکم

جناب خرطومی تشریح شریعت الله معلق باهواء انفس محدودہ محتجبہ میگردد و گویا تمرد و اختلاف را در یک درجه قرار داده اند و حال آنکه در ایام شارع اگر کسی اندک توفقی نماید خصوص اگر رایت مخالفت بلند کند از اهل نار و بعد بوده و هست و این مخالفت است نه اختلاف\* ثانی آنکه در ادیان سابقه که ملاحظه شود اختلافی حاصل نشده مانند شریعت موسوی که جمیع متابعت یسوع ابن نمودند و هیچ اختلافی حاصل نشد مگر در یکی از غزوات که یکی از بنی اسرائیل یک رداء و بعضی اشیاء دیگر در خیمه خود از غنایم پنهان نمود و باین سبب بنی اسرائیل در کره ثانی منہزم شدند و شکست از لشکر دشمن خوردند و بعد از فسخ و تدقیق و اعتراف فاعل او را مجزا رسانیدند چنانچه در اصحاح سابع از یسوع مسطور است و نام او عخان ابن کرچی بود و حضرت یسوع وقتی که انہزام بنی اسرائیل و شکست خوردن انہارا ملاحظه نمود واضح و مشہود میگردد که لابد امری واقع شده مخالف او امر الہی و کسی مخالفت امر الله نموده و او را قصاص می نمایند حال ملاحظه شود که اندک مخالفت امری از او امر مرکز عهد حضرت کلیم الله سبب انکسار و انہزام برابر اعداء میگردد

و تمسک با او را وسیله تفوق و غلبه بردشمنان\* پس چگونہ است حال اشخاصیکہ بکلی با مرکز عهد موعود امم و ملل مخالفت نمایند بلی در ایام حضرت کلیم بنی اسرائیل در غیبت آنحضرت تمرد نمودند و از صراط مستقیم منحرف شدند و مخالفت او امر انہادی حقیقی را نمودند و حضرت کلیم انکروه متمرد را بجزا رسانید

و بعد از صعود حضرت مسیح و ان روح قدسی بسماء تقدیس جمیع حواریون قیام بر نشر تعالیم مقدسه او نمودند حتی مریم مجدلیہ سبب تشویق و تحریض و ترغیب ان مظاهر انقطاع گردید و متحداً متفقاً براعلاء کلمة الله قیام نمودند و از راحت و عزت و جان و روح و روان در سبیل الہی گذشتند مگر یہ و ذای اسخریوطی کہ در ایام آنحضرت دوچار طوفان شدید امتحان و افتتان گردید و آنحضرت را بدراهم معدودہ فروخت و این را نیز مخالفت و تمرد گویند

بلی در کور اسلام بقسمیکہ وارد شدہ نفوسی بودند مانند مرشد خرطومی کہ از وصیت الہی چشم پوشیدند و اغماض نمودند و از مبین آیات و کتاب دوری حسبتند و تمسک بکتاب ابرہانہ نمودند و حال آنکہ مرجع اهل توحید

چون افتاب واضح و هویدا بود و بسبب این انحراف خون  
 هزاران نفوس ریخته گردید و منتهی بحادثه عظیمه ارض  
 طف شد و اثر مشغوم این انحراف الی یومنا هذا مشهود  
 اما در امر نقطه اولی عزاسمه الاعلی میرزا یحیی مخالفت  
 صرف نمود بانصوص کتاب الهی چنانچه جمیع می دانند  
 و بی کفایتی و بی درایتی و ایات باقی او بر جمیع مشهود  
 و واضح است و اعظم ازان عدم متابعت جناب میرزا محمد  
 علی نصوص کتاب اقدس و کتاب عهد و الواح جمال قدم  
 جل ذکره و ثنائیه میباشند و این مخالفت صریحست بانصوص  
 نه اختلاف\* خلاصه و بعد از ذکر وجوب اختلاف می  
 نویسد آنچه را که قلم حیا میکند از ذکر آن و نسبت میدهد  
 بمرکز عهد ادعای مظهریت و منع احبب از تلاوت ایات جمال قدم  
 و نهی از معاشرت با اهل نقض با وجود امر جمال قدم  
 بمعاشرت با ادیان

اما از افترای اول که نسبت ادعا میدهد بمظلوم افاق  
 میرزا محمد علی در ایام ظهور مکلم طور ادعای مظهریت  
 نموده و کلمات او بمر و امضای او موجود و مقامیرا که  
 حضرت عبد البهاء اختیار فرموداند در جمیع رسائل  
 و کتب و صحفش موجود غیر از بنده کی صمیمی مقدس

از هر تأویل و تفسیری اختیار فرموداند و از جمله يك  
 مناجاة از بیانات مبارکش زینت بخش این صحیفه میشود  
 تا کل بدانند صاحب ادعا کیست و مفتری که و خاضع  
 و خاشع باستان جمال اقدس ابهی که

قوله الاحلی ( الهی الهی استغفرک عن کل الشئون  
 الا العبودية لعتبتک السامیه\* و تبرأ عن کل ذکر و ثناء  
 الا السجود فی حضرتک الرحمانیه\* و تجرد عن کل قیص  
 الا رداء الذلّة و الانکسار الی فناء احدیتک الربانیه\* و افر  
 من کل مقام الا الورود علی ساحة ربوبیتک الصمدانیه\*  
 فوعزتک ان حلاوة العبودية رزق روحی\* و بنفحات  
 العبودية تنشرح صدري و تنتعش کینونتی و یهتز فؤادی  
 و یسر قلبی و تنجلی عینی و یتعطر مشامی و فیها شفاء علی  
 و رواء غلتی و برد لوعتی\* اغمسنی یا الهی فی هذا البحر  
 الخضم المواج\* و اسقنی من هذا الماء المذنب الشجاج\* و ادخلنی  
 فی هذا المدخل الصدق\* و قدر لی هذا المقالم المحمود\*  
 و انلی هذه الکأس الطافحة بالماء المسکوب\* و اوقد فی  
 زجاج فؤادی هذا المصباح الفائض باشعة ساطعة النور  
 و قونی علی خدمة امرک یا ربی الغفور و اقبل عبودیتی فی  
 ساحة قدس احدیتک یا مجلی الطور\* و وفقنی علی شروطها

ياسلطان الظهور\* وايدني بنصرة دينك في شرق الارض  
وغربها يمالك يوم النشور\* اسئلك بكتابتك المسطور ورقك  
المنشور وسرك المستور ورمزك المصون ان تجعاني ثابتاً  
على عبوديتك يا ربّي الغفور انك انت الرحمن الرحيم) انتهى  
واما مسئله ثاني منع از معاشرت چون اين مسئله در غایت  
اهمیت است بقدر امکان توضیح و تشریح داده میشود  
هر دینی از ادیان موجوده دارای دو حکم و دو مزیت بوده  
وهست فصل و وصل الفت و مجانبت معاشرت و دوری  
ماز جمله در دیانت موسوی همین قسم که امر بالفت و حسن  
معاشرت و تحریر و فضائل میفرماید نهی شدید از معاشرت  
با اشرار و بت پرستان مینماید و مجالست و مراوده و مزاجت  
با انهارا نهی قطعی میفرماید بقسمیکه در اصحاب داوود هم  
از سفر تنبیه میفرماید جمیع اماکن انهارا خراب کنید  
و نام انهارا محو نمائید و امثال این او امر در آن سفر مقدس  
بسیار که نهی از معاشرت با اشرار است و حضرت داود  
میفرماید در مزامیر اول ( طوبی للرجل الذی لم یسلك فی  
سبیل الاشرار و فی طریق الخطاة لم یقف و فی مجلس المستهزئين  
لم یجلس لکن فی ناموس الزب مسرته و فی ناموسه یلج  
نهاراً و لیلاً فیکون کشجرة مفروسة عند مجاری المیاه التي

تمطى نمرها فی اوآنها و ورقها لا ینذبل و کل ما یصنعه ینجح  
لیس كذلك الاشرار لکنهم کالمصافة التي تذر یها الريح  
کذلك لا یقوم الاشرار فی الدین و لا الخطاة فی جماعة  
الابرار لان الرب یعلم طریق الابرار اما طریق الاشرار فتهلك)  
و در انجیل جلیل منسوب بلوقا میفرماید (جئت لالقی  
ناراً علی الارض فماذا أرید لو اضطرت الی أن یقول اتظنون  
انی جئت لاعطی سلاماً علی الارض کلاً أقول لکم بل  
انقساماً الی أن یقول ینقسم الاب علی الابن، و الابن علی الاب  
و الام علی البنت، و البنت علی الام) و این واضح است که  
این انقسام و انفصال بسبب ادبار و اعراض نفوس است  
با وجودیکه حضرت مسیح میفرماید (من لظمک علی خدک  
الایمن قدم له الایسر) میفرماید من برای انقسام آمده ام  
و این انقسام و انفصال با نفوس شریره بوده وهست چنانچه  
خود آنحضرت بابرادران خود ملاقات نمودند

و در قرآن کریم نهی از معاشرت با منافقین و معرضین  
میفرماید بدرجه نیکه امر صادر بآباده ان فئه ناکثه  
هرجا انهارا یافتند و ایه مبارکه ( لکم دینکم ولی دین)  
از لسان عظمت نازل ( و اقتلوهم حیث وجدتموهم )  
صریح آیات قرآنیه باوجود آنکه ان سفر کریم مشحون

و مملو از تحریر و ترغیب بر خصائل حمیده و اطوار پسندیده و شعائر روحیه و عدم حب ذات و ترجیح دادن غیر بر نفس خود انسان و اطعام مساکین و ایواء اراامل و ایتام و مساعده فقراء و ابناء سبیل است \* و در علائم یوم اللہ در آن سفر کریم لسان عظمت باین بیان ناطق قوله تبارک و تعالی ( یوم یقر المرء من أخیه و صاحبته و بنیه ) و جمال قدم جل ذکره الاعظم در هول یوم الله میفرماید ( هذا یوم فیہ یهرب المرء من نفسه و کیف من ذوی القربی لو کتم تفقهون ) و در بیان نقطه اولی جل ذکره الاعلی بصرف نظر از وجوب عدم معاشرت با اهل اغماض و مظاهر بنی و عناد میفرماید در حین ذکر اسامی آنها یناه بحق جل جلاله بپرید و در آیات و الواح جمال قدم نهی از معاشرت با اهل ارتیاب و اشرار که معرضین باشند از ید من ان تحصی است بعضی از ان ذکر میشود تا اهل نکث بدانند چگونه متمسکند با و هائیکه او هن از بیت عنکبوتست و چگونه آیات الهی را تا ویلات رکیکه بارده میکنند از جمله در لوح حضرت نصیر میفرماید قوله تبارک و تعالی ( ثم اعلم بان یحضر عندک من یمنعک عن حب الله و انک لما وجدت منه روائح البفضاء عن جمال السبحان ایتقن بانه هو الشیطان ولو یکون من

أعلى الانسان اذا تجنب عنه ثم استعذ باسمی القادر القدير المحکم الحکیم \* كذلك اخبرناک من نبأ الغیب لتطعم بما هو المستور عن انظر الخلائق أجمعین ان یا نصیر تجنب عن مثل هؤلاء ثم فر عنهم الی ظل عصمة ربک و کن فی حفظ عظیم \* ثم اعلم بان نفس الذی ینخرج عن هؤلاء انه یؤثر کما یؤثر نفس الشعبان اذ انت من العارفین ) و حال انکه اهل بیان علی الظاهر خلق و احبارا دعوت بتمسک ببیان و ما نزل فیہ می نمودند و اظهار دلسوزی میداشتند و فریاد و ادینا و واتو حیدا و اشریعتا مانند اتباع مرکز نقض میزدند و مردم را بدو هزار سنه دیگر بزعم باطل خود و سنه مستغاث و عده میدادند حال سؤال میشود که ان امر معاشرت با ادیان چه و این منع شدید کدامست از اقرب ترین ناس با مرزیرا که اهل بیان اقرب ناس با مر بودند و میرزا یحیی اقرب ترین ناس بسدره رحمانیه علی الظاهر بود ولی معروض میدارم که حفظاً لعباد الله و صیانتهم این تا کید شدید و امر مبرم منع صادر \* و در کتاب اقدس میفرماید قوله الاعلی ( سوف یرتفع النعاق من اکثر البلدان اجتنبوا یا قوم ولا تتبعوا کل فاجر لئیم \* هذا ما اخبرناکم به اذ کنا فی العراق و فی أرض السر و فی هذا المنظر المنیر )

در همان کتابیکه امر معاشرت با دیان فرموده نهی از معاشرت  
خفوس ناعقه هم فرموده تا شیاطین وادی نفس وهوی  
ودیوان نفس اماره در بارگاه سلیمانی راه نیابند و قدم  
نگذارند و سبب اضلال و پریشانی اهل توحید نکردند  
و وحدت اهل بها محفوظ ماند

و هم چنین در کلمات مکنونه منع از معاشرت با اشرار  
میفرماید همین قسم است سبب منع حضرت عبد البهاء  
با اهل تقص و نکث که نفسشان مانند سم اقمی سرایت  
می کند قلوب را بزمرد و روح را مرده و افسرده و نخرود می  
نماید و این فرض است بر هر راعی و شبانی که اغنام خود را  
از جهات خطر ناک و کرکان درنده و مسکن و مأوای آنان  
ممانعت نماید و لو بزجر و شدت و بدر مهر بان و معلم دانا تعلیم  
و قرزند خود را از معاشرت با قرین سوء ممانعت میکند  
و حکیم حاذق اصحاب را از مجالست و مخالطت با صاحبان  
امراض خبیثه

و مظاهر الهی و شبانهای معنوی اغنام الهی نیز ناسرا  
منع و نهی از معاشرت و مجالست و مخالطت و مصاحبت  
با اشرار و صاحبان امراض مهلك و معدیه حسد و بغض  
و عناد و تقص عهد الهی و نکث بیان ربانی میفرماید

تا این امراض خبیثه ادبیه سرایت بدیگران نمایند و بکلی  
سرتاپای هیئت جامعه انسانیه را فرا نگیرد\* و این منع دلیل  
واضح است بر تیقظ و انتباه راعی و شبان معنوی حتی جان  
و مال و راحت و عزت و ثروت خود را در سبیل حفظ و حراست  
اغنام الله و عباد الله فدای میفرماید چنانچه حضرت مسیح  
میفرماید در اصحاح عاشر از انجیل یوحنا (أنا هو الراعي  
الصالح و الراعي الصالح یبذل نفسه عن الخراف و اما الذي  
هو اجیر و لیس راعياً الذي لیست الخراف له فیری الذئب  
مقبلاً و یترك الخراف و یرب فیخطف الذئب الخراف )  
اینست سبب منع و الا ان هیکل مکرم و روح مقدس  
محب عالم انسانی و خیر خواه نوع بشر بوده بشهادت  
دوست و دشمن و اما افکیات دیگر او از قبیل منع احبا  
از تلاوت الواح و آیات جمال قدم و منع از تقدم و تمدن  
از بس سخیف و بی اصل و بی معنی است قابل جواب نیست  
زیرا که بطلانش اظهر من الشمس است و در ضمن مفتریات  
دیگر است\* و از جمله مفتریات او آنکه میگوید احبا آنها را  
دره مجالس سب و لعن میکنند و این عبارت بسیار عجیب است  
زیرا حضرت مسیح میفرماید اول ان چوبیکه در چشم  
خودت میباشد بیرون آرو بعد ملتفت بخاریکه در چشم

برادرت می باشد شو اولاً آنکه در مجالس و محافل احبا  
دیگر را سب و لعن ننموده و اگر مخالفین او امر الهی  
و عهد ربانیرا ناقض و ناکث بگویند این سب و لعن نبوده  
و نیست ثانی آنکه جهال قدم افتراء و بهتانرا در صفت قتل  
وزنا شمرده و شما مفتریاتی نیست که نسبت بمظلوم افاق  
نداده باشید

افترای ادعا افترای منع احبا از تلاوت الواح و آیات  
جهال قدم و افترای عمو امر و احکام الهیه و افتراهای دیگر  
که ذرات کائنات بر کذب ان گواهی میدهند نسبت بوجود  
مقدسیکه شب و روز بر نشر تفجحات الله و اعلاى کلمة الله  
و احیای نفوس و بث تعالیم حضرت بهاء الله در مشارق  
و مغارب بسیطه غبراء بوده میدهد و عقیره بلند میکند  
که مارا در مجالس و محافل سب و لعن میکنند اگر کسی  
بشما ناقض و ناکث عهد الهی بگوید حقیقت واقع است  
نه دشنام اما این افتراهای شما مخالف با حقایق واقعه  
و مخالف با جمیع اوامر و احکام الهی در هر عهد و عصر  
بوده و هست

و دیگر بازمی نویسد که برا دران حضرت عبداله  
خواستند مجلسی فراهم آورند بتمام انس و الفتن و در مسئله

اختلافات گفتگوشود و تارفع ان گردد افرین افرین بر این  
افتراح افرین افرین بر این پیشنهاد مرکز عهد الهی و مرجع  
اهل بها بنصوص قاطع و امر محکم ربانی بنصوص کتاب  
افدس و بنصوص کتاب عهدرا ترك كند و در مجالس تحکیم  
ابو موسای اشعری و عمرو بن العاص حاضر شود تا هر  
حکمی براومی شود قبول نماید و لکن طاش سهمك و خاب  
ظنك و ما كان امر الله ملعبة الصبيان حتى تحکم فيه بما تشاء  
خلاصه قلم از ذکر بشارات وارده در کتب مقدسه مجبورا  
بذکر قبائح اعمال و اقوال اهل نکث پرداخت

در کتب و صحف و الواح مقدسه حضرت بهاء الله  
ذکر عهد و میثاق و نکوهش بر نافضین میثاق ازید  
از احصا بوده و هست بعضی از ان ذکر میشود در کتاب  
افدس که مهیمن بر کل کتب مناویه بوده و هست  
میفرماید ( ان الذین نكثوا عهد الله في أوامره و نكصوا  
على أعقابهم أولئك من أهل الضلال لدى الغني المتعال )  
و أيضاً در تمسك بأوامر الله میفرماید قوله تبارك و تعالی  
( ياملا الارض اعلموا ان أوامري سرج عنایتی و مصابیح  
هدایتی بین الخلائق أجمعین ) و أيضاً میفرماید ( قد تكلم لسان  
قدرتی فی جبروت بیانی مخاطباً لبریتی اعمالوا حدودی

حبالجمالی) میفرماید اوامر من روشنیهای بخشش من و چراغهای راه نمائست میانه همه افریدگان پس عدم تمسک با و امر الله ایاکمراهی در تاریکی و ضلالت نیست و در ثانی میفرماید که حدود و اوامر مرا عامل شوید بجهت دوستی جمال من حال اگر کسی از سرچ هدایت و اعظم حکم او دوری جوید چگونه در اعداد محبین او داخل شود تا چه رسد بباقی بودن در غضبت و انتساب و در ذکر مرکز عهد میفرماید (اذا طارت الورقاء عن ايك الثناء وقصدت المقصد الاقصى الاخفى ارجعوا مالا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم) وایضاً میفرماید

اذا غيظ بحر الوصال وقضى كتاب المبدء في المال توجهوا الى من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل القديم) ودر آخرین نغمه و رقای الهی در کتاب عهد تشریح و توضیح این بیانات مبارکه را میفرماید و بفرع منشعب من هذا الاصل القديم که نسبت حقیقی است نه مجازی بیان میفرماید و این معلوم است که نسبت بدو قسم منقسم است نسبت حقیقی معنوی و نسبت عنصری جسمانی و مقصد جمال قدم نسبت معنوی بوده و هست و در اعصار ماضیه این سنت ربانیه جاری بوده چنانچه در قرآن کریم

در حق بسر نوح وارد چون نسبت عنصری مجازی بود لذا مخاطب بمخاطب (ان ابنك ليس من اهلك) صکر دید در حضرت کلیم نظر نما چنانچه در تورات مقدس وارد شده در سفر خروج اصحاح ثانی عشر که آنحضرت را دو پسر بود یکی از آنها نامش جرشوم و دیگری الیمارز و از این دو پسر ابتدا ذکر و اثری در کتب مقدسه مشهود نه زیرا انتسابشان جسمانی بود و بر اثر قدم حضرت کلیم رفتار نمودند و باین سبب قسمت و نصیبی از آثار شهبه حدیقه شریعه الله نکر فتند و یوشع ابن نون که هیچ نسبت جسمانی نداشت چون ثابت بر امر الله بود و اینیه قلبش از هر نقوش مظهره ای پاک و مقدس بود و مقتبس از انشمس حقیقت مفتخر بموهبت کبری کردید و مروج شریعه الله و او نبی اسرائیل را بارض مقدس رسانید و وعود الهیه در ایام او و بواسطه او ظاهر کردید\* و در انجیل مقدس حضرت مسیح میفرماید برادران من کسانی هستند که بمشیت الهی عامل شدند و راضی نمی شود بانها ملاقات فرماید زیرا انتسابشان جسمانی بود\* و در اکثر الواح مقدسه جمال قدم ذکر این عهد ربانی و ملجأ اهل توحید نازل اگر چه جمیع این الواح مقدسه را خوانده و میدانند ولی گویا بهضی فراموش



نموداند لذا بعضی از ان الواح مبارکه مجدداً بنوع اختصار مذکور میگردد \* از جمله لوح مبارک است که در ایام تشریف فرمائی بیروت نازل \* حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف حوله الامماء) الی آخریانه الاعلی و بسی واضح است که مقصد از اسماء اسماء الله الحسنى بوده و هیکل اکرم را که لسان عظمت باین گونه ستایش میفرماید اهل نقض توهین و تحقیر می کنند و باضافه الف و لام بر اسماء جمیع اسماء الله مراد است و در لوح دیگر میفرماید

البهاء عليك وعلى من يخدمك و يطوف حولك والويل  
والعذاب لمن يخالفك و يؤذيك طوبى لمن والاك والسقر  
لمن عاداك) و در لوح دیگر این بیان از اسماء مشیت ربانی نازل \*  
(أنت تعلم يا الهي اني ما اریده الا بما اردته و ما اخترته  
الا بما اصطفيته فانصره بجنود ارضك و سمائك و انصر  
يا الهي من نصره ثم اختر من اختاره و اید من اقبل اليه ثم  
اخذل من انكره و لم یرده) الی آخریانه الاحلی خذلان  
منكرين این هیكل اقدس محقق و انار این بیان كالشمس  
فی قطب السماء اشکار کردید بشأ نیکه مجال انکار از برای  
نفسی نبوده و نیست ثابتین بر عهد و میثاق بهر سمتی توجه  
نمایند مظفر و منصور و مصداق این آیه مبارکه بوداند

و موفق بهدایت نفوس شدند و لشکر نقض بهر سو توجه نمودند مخذول و منکوب و قرین حسرت کردیدند \* و ایضاً بموجب نص صریح و وعده محبوب امکان که میفرماید قوله الاعلی \* (و تراکم من افقی الابهی و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائ الاعلی و قبیل من الملائكة المقربین) چند میثاق مدائن قلوب را کشودند و مؤید بشدید القوی و مانند کوه ثابت و راسخ وزیر شمشیر و سنان و در میان انش سوزان فریاد یایهه الابهی بلند نمودند \* چنانچه در یزد و اردکان و تربت و غیره حوادث جسمیه واقع و نفسی منززل نکرید

حال امر از دو قسم خارج نه یا آنکه باید مقرر و معترف شد که این استقامت و جانتفشائی و توفیق و تایید منطبق است یا وعود اسم اعظم و مقصود ام یا آنکه العیاد بالله انکار این اثار باهرات و تأییدات غیبیه الهیه را نمود و جمود و خودت مرکز نقض را میزان قرار داد و دشمنی و عداوت او را از اثار حقه شمرد و بدیهی است که جمود و خمود و عداوت هیچ وقت از اثار حقه بنود و نخواهد بود \* و از جمیع این مراتب گذشته اثار باهره این هیکل اکرم که از براعه فضل و عطا صادر و در هر شائی از شئون علمیه و حکمیه

وتفسیر آیات و تأویل متشابهات و مسائل فلسفیه و اجتماعیه  
و اقتصادیه و خطب و مناجاة و تشریح غوامض کتب منزله  
از خدا حصاً خارج \* و خضوع و خشوع اعظم رجال و کبار  
علماء و رؤساء ادیان و فلاسفه و حکماء و ارباب جرائد اروپ  
و امریک و احترام خارق العاده اهل فضل و دانش از این  
هیكل اکرم اعظم برهان محسوس و اقوی دلیل بر عظمت  
و بزرگواری این وجود مقدس بوده و هست \* و ایضا حلم  
و صبر و سکون و حشمت و وقار و فقیر نوازی و محبت بنوع  
انسانی و مساعده هر ضعیف و دستگیری هر ناتوان و تربیت  
ایتام و مساعده ارامل و معاونت هر بیگس و یاری نمودن  
هر مظلوم و تسلی دادن هر غم دیده و ملجأ بودن هر اواره  
از آزاریست که دشمن قبل از دوست شهادت داده و میدهد  
مکر بمضی از نفوس محدودۀ مغرضه که مانند برادران  
یوسف کنعانی که از مواهب الهیه و آثار قدرت صمدانیه  
غافل و ذاهل بودند و او را در چاه حسد و بغضا انداختند  
این گروه هم از جمیع فضائل و کمالات انسانی و مواهب  
ملکوتی و فیوضات سبحانی و آثار رحمانی که از این فرع  
کریم ظاهر و باهر بود چشم پوشیده و انکار نمایند  
و دو چاتۀ الواح و آثار را که خصیص بمرکز عهد بود

بیا هم مبارک بر بایند و شب و روز بتحریر آیات الله پردازند  
چنانچه این مسئله باقرار میرزا بدیع الله و امضای  
او موجود است و از آیات مستقره در این وجود مکرم ذاهل  
و غافل باشند و فریاد و ادنیا و امر الله و واتو حیداً آغاز  
کنند و نفس مقدسیرا که جمال قدم جل ذکره میفرماید  
جمیع اما طائف حول او بوده و هستند و مظاهر مقدسه  
الهیة از سه هزار سال قبل نعمت و ستایش نموده نسبتهای  
زشت که لایق خود آن نفوس مهمله بوده و هست دهند \*  
چون بر این مقدمات اطلاع حاصل نظر نما در ادعای  
مرکز تقض و برادرش میرزا بدیع الله \* اولاً در کتب مقدسه  
ذکر از این دو منبع حسد و بغضا جزینکوهش و خاری  
نبوده و نیست و در قرآن مجید بنقض عهد و میثاق موصوف  
بلفظ جمع و در لوحیکه از سماء عنایت رب الارباب در حق  
مرکز شقاق نازل صراحة میفرماید (اگرانی از ظل امر منحرف  
شود معدوم صرف بوده و خواهد بود) و اگر چنانچه  
آثار انحراف از او ظاهر نبود لسان عظمت باین بیان ناطق نمیشد  
و ایضا قوله الاحلی ﴿ قل یا قوم ان ماسوائی قد خلق  
بقولی انه و امثاله من الذین أنبتهم الله من هذه الشجرة  
هم سحائب الرحمة و غنائم الفضل و سرج الهدایة و ادلای

بین البریة أن یکون ثابتاً علی امری \* این فضائل و مواهب باقی و برقرار در صورتیکه ثابت باشند بر امر الهی و بعد از انحراف و لغزش حکم فصل مقرر و سقوط ثابت و این اشعه ربانیه راجع بمقر خود میگردد چنانچه این بیانات در اکثر الواح نازل یک فقره انرا زینت بخش این صحیفه می نمایم و ان در لوح حضرت سلمان نازل (قوله تبارک و تعالی

مثلاً ملاحظه نما تقسی حال مؤمن و موحد است و شمس توحید در او تجلی فرموده بشانیکه مقر و معترف است بجمیع اسماء و صفات الهی و شهادت میدهد بانچه جمال قدم شهادت داده لنفسه بنفسه در این مقام کل اوصاف در حق او جاری و صادق است بلکه احدی قادر بر وصف او علی ماهو علیه الا الله بنوده و کل این اوصاف راجع میشود بان تجلی که از سلطان مجلی بر او اشراق فرموده در این مقام اگر نفسی از و اعراض نماید از حق اعراض نموده چه که در او دیده نمیشود مگر تجلیات الهی مادامیکه در این مقام باقیست \* اگر کلمه دون خیر در باره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود و بعد از اعراض ان تجلی که موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع باو بمقر خود بازگشت دیگر ان نفس نفس سابق نیست تا ان اوصاف

در او باقی ماند \* و اگر بیصر حدید ملاحظه شود ان لباسی را هم که پوشیده آن لباس قبل نبوده و نخواهد بود \* چه که مؤمن در حین ایمان او بالله و اقرار باو لباسش اگر از قطن خلقه باشد عند الله از حریر جنت محسوب \* و بعد از اعراض از قطن ان نار و جحیم \* در این صورت اگر کسی وصف چنین نفسی نماید کاذب بوده و عند الله از اهل نار مذکور ای سلمان دلائل این بیانرا در کل اشیاء بنفسه لنفسه و دیمه گذاشته ام \* مع ذلك بسیار عجب است که ناس با آن ملتفت نشده اند و در ظهور اینگونه امور لغزیده اند ملاحظه در سراج کن تا وقتیکه روشن و منیر و مشتمل است اگر نفسی انکار نور آن نماید البته کاذب است \* و لکن بعد از ان که نسبی بوزد و او را منطقی نماید اگر بگوید مضمی است کاذب بوده و خواهد بود \* مع انکه مشکاة و شمع در حین ضیاء و دون آن یکی بوده و خواهد بود \* ای سلمان الیوم کل اشیار امرایا مشاهده نما چه که خلق بیک کلمه خالق شده اند و در صقع واحد بین یدی الله قائمند \* و اگر جمیع بان شمس عز باقی که از افق قدس ابھی اشراق فرموده توجه نمایند در جمیع تجلی شمس بهیئتہ مرتسم و منطبع \* در این صورت جمیع اوصاف

وصفات شمس بر آن مرایا صادق \* چه که دیده نمیشود در آن  
 مرایا مکر شمس و ضیاء آن \* و بر عارف بصیر مبرهن است  
 که این اوصاف مرایا لنفسه بنفسه نبوده بلکه کل اوصاف  
 راجع است بان تجلی که از مشرق عنایت شمس در آن مرایا  
 ظاهر و مشرق شده \* و مادامیکه این تجلی باقی اوصاف  
 باقی و بعد از محو آن تجلی از صور مرایا وصف و اصفین  
 آن مرایا را کذب صرف و افک محض بوده و خواهد بود \*  
 لان الأسماء والصفات يطوفن حول تجلی الذي اشرق من  
 الشمس لاحول المرایا بنفسهن لنفسهن \*

ای سلمان عزت کل اسماء و رفعت آن و عظمت و اشتهار  
 آن بنسبتها الی الله بوده \* مثلاً ملاحظه نما در بیوتیکه بین  
 ملل مختلفه مرتفع شده و جمیع آن بیوت را طائفند و از اماکن  
 بعیده زیارت آن بیوت میروند \* و این واضح است که  
 احترام این بیوت بعلت آن بوده که جمال قدم جل اجلاله  
 بخود نسبت داده بانکه کل عارفند که جمال قدم محتاج  
 به بیوتی نبوده و نخواهد بود \* و نسبت کل اماکن بذات  
 مقدسش علی حد سواء بوده \* بلکه این بیوت و امثال  
 آنرا سبب فوز و فلاح عباد خود قرار فرموده تا جمیع  
 ناسرا از بدایع فضل خود محروم نفرماید \* فطوبی لمن

اتبع امر الله و عمل بما امر من لدنه و كان من الفائزين  
 و این بیوت و طائفین آن عند الله معززند مادامیکه  
 این نسبت منقطع نشده \* و بعد از انقطاع نسبت اگر نفسی  
 طائف شود طائف نفس خود بوده و از اهل نار عند الله  
 محسوب \* و هم چنین در بیوت انفسیه ملاحظه نما که بعد  
 از اعراض حکم صنم بر او جاری و عا کفانش عند الله از عبده  
 اصنام بوده و خواهند بود \* حال تفکر نما که این بیوت  
 در حین نسبتها الی الله و بعد از انقطاع نسبت بیک صورت  
 بوده و خواهند بود و صورت ظاهره این بیوت درد و حالت  
 بیک نحو مشاهده میشود بشأ نیکه در ظاهر این بیوت چه  
 در حین نسبت و چه در دون آن ابدأ تغییر ملحوظانه \*  
 و لکن در حین قطع نسبت روح خفیه مستوره از آن بیوت  
 اخذ میشود و لایدر که الا العارفون \* و هم چنین در کل  
 مظاهر اسماء که بیوت انفسیه اند ملاحظه کن ) الی آخر  
 بیانه الاحلی

حال مخالفت بانصوص الهیه و اعراض از او امر ربانیه  
 و قیام بر اذیت و جفا و تضييع امر الله اعظم انحراف و اکبر  
 سقوط بوده و هست \* و در لوح فتنه که از اسماء عظمت  
 نازل جمیع مشروحات توضیح شده \* و گذشته از مخالفت

نصوص کتاب عهد و کتاب اقدس حق جل جلاله میفرماید  
یا اهل الارض اذا غابت شمس جهال و سترت سماء هیکلی  
لا تضطربوا قوموا علی نصره امری و ارتفاع کلمتی بین  
الدالمین

این امر فریضه جمیع است خصوص کسانی که خود را  
منتسب بسدره رحمانیه بزرگ خود میدانند بایست بر نصرت  
امر الهی و انتشار کلمه ربانیه قیام نمایند  
حال سؤال میبایم سرکار اقامیرزا محمد علی ان نصرتیکه  
شما نمودید بامر الله کدام است و ان نفسی را که هدایت  
نموده اید و دعوت بتعالیم جهال مبارک کیست و ان مبلغیکه  
باطراف فرستادید نامش چه و صحیفه اعمالش چه بود  
و ان مسافرت و مجاهده ایکه نمودید چه وقت بود آیا کسی  
شمارا منع نمود یا میدان عمل تنک و تاریک و مسدود بود  
از برای شما در این گونه امور و وسیع بود در اعمال دشمنی  
و عداوت \* حضرت عبدالبهاء لیل و نهاراً صریقلم مبارکش  
مرتفع و قیامش بر نشر کلمه الله امام جمیع مشهود و بنایش  
هیکل رب و مقام اعلی اشکار و در هر ساعت هدف هزار تیر  
بلا از خارج و داخل و از مدعیان محبت داخلی مانند شما اخوان  
جفا واضح و شما جناب اقامیرزا محمد علی در قصر بهجی

بعیش و عشرت مأنوس و بتصحیف و تحریف آیات مشغول  
و بتدبیر مؤامره و فتنه و فساد مألوف و بسی و کوشش  
در اعدام و اضمحلال حضرت عبدالبهاء قائم و اگر انکار  
نمائید اثباتش ثابت و محقق بر دوستانست \* در تحریف آیات  
کتب مطبوعه در بومبای موجود و اثر قلم متصاعد الی الله  
حضرت زین المقرین هم موجود است و مدلل میداریم که  
جسارت شما بدرجه بود که در ایام جهال قدم این امور  
ناشایسته را مرتکب شده اید و سوره مبارکه هیکل را  
مقابله بی نمائیم و ثانی آنکه خط و امضای برادر شما میرزا  
بدیع الله موجود در تحریف الواح و آثار و شاهدیست ناطق  
و ثانی در فتنه و فساد و تدبیر مؤامره ایضا بخط و امضایتان  
موجود است و حکم بر اعدام مظلوم افاق در او مشهود \*  
حال نمیدانم از بندکان جهال قدم بعد از این اعمال قبیحه  
و افعال ذمیمه چه توقع دارید

جناب اقامیرزا محمد علی احباء الله حضرت عبدالبهاء  
و تورا هر دو از سدره رحمانیه میدانستند و چنین گمان  
مینمودند که شما هم دست بدست ان وجود مبارک میدهد  
و بر نصرت امر الله قیام میکنید و لکن افسوس که این  
ارز و بدل دوستان ماند \* احباء الله چه قدر شما را محترم

میداشتند همه خاضع و خاشع بودند نزد شما \* جمال قدم خلعتی زیبا و رذاء مکرمت عظمی از برای قامت و بیکر شما دوختند و مهیا نمودند جامه ملکوتی و پوششی اسمانی \* ولی شما بغایت سعی و کوشش از جامه تقدیس ملکوتی را بخرق بالیه عتیقه کثیفه حسد و بغض تبدیل نمودید و فروختید و الحال قهמידه اید که خطای بزرگی کرده اید و در پی قطعه یایک ریسمانی از آن پیراهن و جامه میدوید و بدست نمی اورید و نخواهید آورد \* کریمه میرزا بدیع الله از طرف شما ادعای وراثت شرعی و دینی در تسلیم گرفتن روضه مبارکه مینماید نمیدانم کدام اموال شرکه و کشتیها و املاک و عمارات و الدوعموی او شان اغتصاب شد که بحق وراثت شرعی مطالبه می نمایند در کتاب عهد اول آن سفر کریم میفرماید

قوله تعالی ﴿ اکر افق اعلی از زخرف دنیا خالی است ولکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم کنج نکذاشتیم و بر رنج نیز زدیم ﴾ و از این بیان واضح است که زخارف دنیوی در آن بساط رحمانی نبوده تا آنکه ادعای وراثت شرعی نمائید میراث مرغوی که باقیست تعالی اسمانی و فضائل

ملکوتی و اخلاق رحمانیست از هر کجا و هر کس ظاهر شود و هر که دارا باشد احبباء طائف حول او بوده و هستند \* شاخ گل هر جا که میروید گل است \* و شما که از این مواهب الحمد لله خود محرومید دیگر تاجر رسد که افاضه بدیگران نمائید

و این راهم بشما معروض دارم عصر عصر ازادی و جدان و حریت عقائد و ادیانست جمال قدم خرید و فروش کنیز و غلام را ممنوع داشت و دولت فخریمه بریطانیا این امر مبارک را جاری داشت و احبار اجال مبارک بصفت غلام و کنیزی بشما نفروخته اند که شما آنها را میخواستید مجبور بر اطاعت و انقیاد خود نمائید اگر اثار حق و مواهب الهی در بیکر شما میدیدند از روی فطرت و اختیار طائف حول شما می کشتند ولی بعد از مشاهده اعمال ذمیمه و اعمال ناشایسته و عداوت صمیمیه شما با برادر عزیز خودتان و ستمی در اذلال و پریشانی او از شما چه منتظر باشند

جمال قدم میفرماید ﴿ ایاکم أن تزرعوا زؤان الخصومة بین البریة و شوك الشکوک فی القلوب الصافیة المنیره \* قل یا احباء الله لا تعملوا ما یتکدر به صافی سلسبیل المحبة و ینقطع به عرف الموده \* لمعری قد خلقتم للوداد لا للضعفینة

والمناد) ولكن صد هزار افسوس كه اين وصايارا  
در زاويه نسيان گذارديد و عمل نموديد آنچه را كه عين  
عظمت در سراق غيب گريست

بنا بر اين مقدمات و ادله و براهين كه ذكر شد سقوط  
شما از سماء عزت و رفعت ثابت و مقرر و انقطاع و انفصال  
شما از شجره ربانيه واضح و مشهود و آنچه را حضرت  
عبد البهاء مجري داشته در محل و مقام خود بوده\* و اما سبب  
تعيين و ذكر شما در كتاب عهد و حكمت انرا هم معروض  
ميدارم

ملاحظه نما در حكمت تعيين نمودن نقطه اولي جل اسم  
الاعلى عموي بزرگوار شما ميرزا يحياي ازل را مع احاطه  
علميه ان مظهر امري الجلال و محيط بودن جمال اقدس  
ابهي بر مكنونات مستوره در قلب ان مشرك با الله بجهت  
عدم توجه انظار اعداء و حفظ هيكل جمال اكرم ميرزا  
يحيي را تعيين نمودند حكمة من عنده تا انكه انظار و افكار  
متوجه شخص غائبي كه هميشه مخفي و پنهان مي باشد  
از ترس و هراس بوده باشد\* مانند شما كه هميشه در قصر  
بهجي كوشه نشين و پنهان هستيد حتى بمصر و قتي امدديد  
در كوچه و بازار عباسي خود را بالاي سرتان مي اورديد

مبادا كسي شمارا بشناسد و مصاحبت ننديديد كه مرحوم  
ميرزا نجف عملي خان جنرال قونسل مصر باشا در خانه مرحوم  
حاجي ميرزا حسن ملاقات نمايد و از حكمت خارج دانستيد  
و تشريف برديد در او تيل شبرد و انجام مقدار قليلي با او ملاقات  
نموديد و بجهت اين بود كه شنيده بوديد مذكور اهل علم  
و دانش است شايد در خانه صحبت امتداد پيدا كند  
و مسائل علميه و رياضيه و حكميه بميان ايد و يقين داشتيد  
كه فرو خواهيد مانند باين جهت بلوكانده تشريف برديد  
و معلومست در چنين اماكن ملاقات مدت محدود است و مجال  
صحبت علميه ندارد و حال آنكه مصر حریت و ازادي  
بود و ان ايام هيئت احبا مجلل و ابداني گذاشتند توهيني  
بر شما وارد ايد و اين نمونه از شهامت و شجاعت فطري  
شما بود كه احباب مصر بچشم خود ديدند و ابدافرا موش  
نميكنم روزيرا كه شما در منزل مرحوم حاجي محمد باقر  
اصفهائي موعود بوديد و انيغائي امدم باستقبال شما از پس  
كوچه درب عجمي امديد و عبايتان بالاي سرتان بود  
و عبارا از سر بر نداشتيد تا داخل خانه شديد و من همراه  
شما بودم

ولي حضرت عبد البهاء روجي لمظوميته الفداء اول

مرّه که باسکندریه تشریف فرما شدند در او تیل فیکتوریا در رمله اسکندریه مدیر جریده المؤید مرحوم شیخ علی یوسف بحضور انور شرفیا بگردید و در همان شرفیابی اول اطلاع بر بحر علم و دانش ان وجود اقدس حاصل نمود و برود مصر از آثار باهره ان مظهر علم و حکمت در جریده خود اعلان نمود و اکثر اهل علم و ارباب فضل و نهي بحضور انور شرف مشول حاصل نمودند و معترف بر عظمت و یزر کواری او گردیدند و بیانات مبارکشرا زینت جرائد خود قرار دادند مانند جریده وادی النيل و سائر جرائد و مجلات محابیه حتی باخدیو مصر مرات عدیده ملاقات حاصل گردید و الی الیوم نفوسیکه بلقاي ان مطلع علم و افضال مشرف شده اند اجبارا که ملاقات مینمایند حسرت و افسوس میخورند از صعود انجبال انور و او را مصلح و حیدر و محب عالم انسانی میدانند

خلاصه القول و سبب مذکور بودن اسم شما در کتاب عهد انکه چون جمال اقدس کبریاء مطلع بر مکنونات قلوب از حقد و حسد و آتش کینه و بغضای در صدر شما بودند و سابقه اعمال شما هم در پیشگاه حضور معلوم و محفوظ حفظاً لأمر الله و حکمة من عنده اسم شما مذکور

آمد که شاید آتش عداوت و حسد شما شعله ور نکردد و این ذکر سبب سکون و سکوت شما گردد و بامید مستقبل فساد در امر الله نمائید و شمل دوستان رحمانی را متفرق نسازید \*

دیگر انکه شما اول مامور باطاعت و اتقیاد حضرت عبد البهاء می باشید و نصّ بیان موجود تأویل و تفسیر بر نمیدارد و لکن صد هزار افسوس که اول مخالف و معاند شما بودید \*

حال خواهش دارم انصاف دهید و هیچ ضرری ندارد بعد از این مخالفت شما بانصوص الهیه و اعمال ناشایسته و سعی متواصل شما در تضییع امر الله در این مدت سی سال آسازوار بود که باز حضرت عبد البهاء زمام امر الله و احباء الله و شریعة الله را بدست شما بدهند و باختیار شما بگذارند

باز هم رجاء دارم انصاف بدهید کسیرا که جمال قدم او را مبین کتاب و فرع منشعب خواننده و شما و جمیع را مأثور بتوجه و اطاعت او نموده و ذکر بزرگواریش در جمیع کتب و صحف اولین و آخرین بقسمیکه در سابق گذشت مذکور حق ندارد بقول شما که اگر شاخه ای



در بوستان الهی خشک و بی اثر و ثمر بوده باشد آنرا قطع کند و نه الهی جدید غرس نماید که سایه بر سبع طباق افکند و یا آنکه بعد از اینکه از یکی از پاسبانهای حدیقه و بوستان خیانت دید و دست تظاول او آشکار شد او را خارج کند و کسیرا معین فرماید که حامی و حارس انحدیقه و بوستان باشد

در قواد لشکر و سپاه ملاحظه کن که سردار اعظم و قائم صومعه که از طرف پادشاه بجهت کشور کشائی و تأدیب عصاة و طغاة مأمور میگردد و بجهت انتظام ثغور و مرز و بوم معین می شود جمیع امور از جزئی و کلی باید در کف کفایت او باشد و جمیع از قواد و مادون او و سرهنگ جنرالان و مهندسین و فنیون و اداره عمال باید بدستور العمل او و اطلاع او بوده باشد و سرموئی از او امر او احدی نباید تجاوز کند زیرا اگر از او امر او تجاوز کنند و بامیال و آراء خود عمل نمایند یقین است که امور مختل گردد و اگر قائدی از قواد مادون او رسمی بهوای خود بکشد و ترتیبی غیر از رسم و ترتیب سردار اعظم قرار دهد یقین است منتهی بشکست لشکر و تشتت سپاه و ضیاع مملکت و اذلال رعیت می شود و بر سردار اعظم است که او را توقیف

و محاکمه نماید و این در صورتیست که این اعمال سهواً و از حسن نیت و قصد واقع شده باشد ولی اگر مأموری و یاقائدی از قواد که بموجب فرمان پادشاهی مأمور باطاعت و خضوع و خشوع در محضر سردار اعظمست کردن کشتی نماید و مخالفت او امر او را کند بلکه تجاوز کند و خیانت او آشکار گردد و منشورات ثورویه ضد سردار بزرگ منتشر نماید و قصد اغتیال او را داشته باشد و خیانت او ثابت گردد جناب اغا میرزا محمد علی تکلیف از قائم و سردار اعظم چه میباشد باز هم او را در منصب خود باقی گذارد و تصدیق بر اعمال او نماید ولو منتهی بتشتت سپاه و لشکر و ذهاب مملکت و اذلال رعیت بیچاره شود \* یا آنکه بر او است که فی القور او را تحت الحفظ توقیف نماید و بجزای اعمال خود برساند \* چنین است حال در قواد ملکوتی و سرداران سپاه روحانی که بعد از تعیین و تنصیب او در قیادت عامه جند الله و صدور فرمان مالک غیب و شهود خاصه با اثر قلم اعلی و مأموریت جمیع باطاعت امر او و توجه باو و خضوع و خشوع در محضر او باید جمیع امور از جزئی و کلی با امر و اطلاع او باشد و حرکات و سکنات جمیع از وضع و شریف و اغصان

وافنان و ایادی امر و غیره بموجب دستور العمل او باشد  
 واحدی حق سرموئی تجار از او امر او ندارد زیرا او است  
 محیط برد فائق امور ودانا و آگاه بر نتایج ان وعزت و سمدات  
 و حفظ و صیانت ملت در کف کفایت او است و انتظام  
 امور مستقبل امت منوط بحیثیت و اراده او\* و اگر نفسی  
 مخالفت او نماید مخالفت نفس مظهر امر الله نموده و سبب  
 تشویش اذهان و افکار گردیده خاصه اگر رأیت مخالفت  
 صرفه بر افرازد و علم بجانبت بلند نماید و قائلند جندها را  
 توهین و تحقیر نماید و مفتربات نسبت باو دهد و در اضمحلال  
 اوساعی باشد و در تشنیت شمل احباء الله جاهد و در سعایت  
 ووشایت بجهت ایقاع و اذیت او نزد حکومت ساعی  
 و مخالفت نصوص و عدم قیام بر اعظم فریضه من عند الله  
 نماید تکلیف ان قائل روحانی و سردار ملکوتی چیست  
 نظر نما در اعصار ماضیه که چون انحراف از مبین کتاب  
 و مرجع وحید اهل توحید واقع شد چه حوادث عظیمه  
 رخ داد و ملت بیچاره دوچار طوفان صائب و الام کشت\*  
 انهار دماء مظلومان جاری و منتهی بحادثه عظیمه شهادت  
 سید الشهداء روحی لمظلومیته الفداء و همراهان ان مظهر  
 تقدیس و انقطاع و اسارت اهل بیت عصمت و طهارت گردید

الحال میانہ خود و خدا اگر فی الحقیقه اعتقاد  
 باو داری ملاحظه کن انحراف شما در امر الهی واضح و آشکار  
 مجال انکار نبوده و نیست و مخالفت بانصوص و عدم اطاعت  
 واضح و مبرهن بقول و اعلان خود شما پس بجه رو و بکدام  
 استحقاق و بکدام شرع و قانون و بجه انصاف میشود شما را  
 تأیید نمود در خواہش بی جای شما و طلب بدون استحقاق تو  
 دیگر آنکه جمال قدم روحی لعتبتہ السامیة فداء  
 امور ملت را میفرمایند معلق است بر جمال بیت عدل الهی  
 که حکم نجوم و کواکب نسبت بقمر عهد الهی دارند  
 و مختار باشند در اجراء نمودن آنچه را مصلحت وقت دانند  
 و این بیان مبارک مطلق است نه مقید بین کتاب و مرجع  
 اهل توحید و مرکز عهد رب الارباب و منصوص کتب  
 مقدسه اختیار قطع نمودن شاخه خشک و بیرون انداختن  
 مطلع حسد و مظهر بغضا و فصل نمودن هیکل شقاق  
 و تفاق را از این بوستان و حدیقه ندارد تا آنکه بجای  
 او نونہال مقدسیرا که از دو شجره مقدسه ربانیہ انبات شده  
 و آثار علم و حکمت و دانش و خلق نیکو و محاسن اخلاق  
 و فضائل ملکوتی از سیاهی نورانشین ظاهر و باهر  
 غرس فرماید

خلاصة القول بموجب این ادله ثابت و براهین واضحه سقوط شما از اسمان مجد و رفعت و عزت مقرر و قطع شدن جناب عالی از سدره مقدسه بموجب اعمال و افعالتان ثابت \* بهتر است دست و پای بیخود نزنید و یاوه گوئید اگوتاه نمائید که مشرثمری نخواهد شد

و این راهم یقین دانسته باشید خواه در جرائد اعلان دعوت نمائید و یا اعانت از معین قزوینی جوئید و از جمعیه الصفاي موهوم و پاکریمه میرزا بدیم را محامی خود قرار دهید و یا با قوتیرا محریض و ترغیب در نشر اراجیف کنید یا متشبث با ذیال رداء رؤسای ادیان شوید یا آغاز تضرع و تظلم نزد حکام کنید یا متحد المآل و نشریات خود را با طراف فرستید احدی از احباء ثابتین اعتنا نخواهد نمود و باندازه سرموئی از عقیده خود تجاوز نخواهند نمود \* و جمیع قلباً و روحاً متوجه بنقطه وحید و مرکز فرید که حضرت عبد البهاء روحی اظلولومیتة الفداء تعیین فرموده متوجه و خاضعیم و شمارا بهیچ اسم و رسم و هیچ صفت نمی شناسیم معاشرت و مکالمه که العیاذ بالله بلکه نظر در اوراق افکیه شماراهم از اعظم سیئات می شمردیم و طلب عفو و مغفرت از عتبه مقدسه سامیه مینائیم \* آخر القول

شما در مدت سی سال گذشته چه ریخی از این تجارت حاصل نمودید که در مستقبل نمائید بهتر است فکری دیگر که مشرثمری باشد نمائید \* این مسئله از شما گذشت و این تجارت شما تجارة خاسره بود و اسم و عزت و شرف و تنکرو نام خود را بالایی او گذاریدید و هنوز در ترویج این بضاعه مزجاة و تجارت فاسده کاسده هستید زهی نادانی و زهی حسرت و افسوس \* و نختم القول بما جاء في القرآن العظيم که از لسان مدبرین و معرضین میفرماید

قوله تبارك وتعالى ﴿ قال ربّ لم حشرتني اعمى وقد كنت بصيراً ﴾ قال سأنتك آيات ربك فاتخذتها هزواً وكذلك اليوم تنسى ﴿

تحریراً بمصر القاهره في ۱۳ يوليوسنة ۱۹۲۲

الخاضع لعنته المقدسة الربانية

والخاشع لمركز عهده

والمتمسك بمجبل ولاء

ولي امره

محمد تقی اصفهانی